اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد بحثی که الان در این جا شد، البته این بحث خیلی در فقه جای زیاد دارد، دیگه حالا به این مناسبت اینجا بحث را انجام بدهیم. شاید سابقا هم یک وقتی اشاره ای و صحبتی راجع به این مطلب بشود. با این که این حدیث رفع القلم آیا ثابت است یا ثابت نیست عرض شد که اجمالا کاملا واضح است که در دنیای اسلام در فقه و در عده زیادی از ابواب فقه به این حدیث تمسک شد و یکی از راه هایی بود که خیلی از مشکلات را با آن حل بکنند، مثل بیع مکره، مثل عاریه دادن به صبی، بیع صبی. چون در باب بعضی از ابواب عنوان صبی آمده مثل کل طلاقٍ واقع إلا طلاق الصبی و و المعتوه یا المجنون اما در همه ابواب فقه نیامده، فائده این حدیث را عرض کردم این بود که در همه ابواب به او تمسک بکنند. از یک طرف هم نمی توانستند در همه ابواب به او تمسک بکنند لذا سعی شد یک شرحی بدهند مثلا اگر صبی ظرفی را شست آن ظرف پاک می شود یا حتی اگر صبی میتی را غسل داد یا میتی را کفن کرد آن کفن درست است، میتی را دفن کرد نمی گویند برویم دو مرتبه آن میت را در بیاورید و دفنش بکنید چون دفن صبی است و إلی آخره. مثال های دیگری هم زدند که حالا شاید بعضی جاها در عبارت بهش اشاره بکنیم. موارد زیادی بوده که نمی توانستند نسبت بدهند.**

**لذا هم راجع به خود حدیث محل بحث شد و هم به معنای حدیث و حدود تمسک به حدیث بحث شد که مرحوم شیخ هم در این جا اشاره می کند، مخصوصا دو سه تا احتمال خیلی رئیسی است، یکی این که اصولا این در باب حدود باشد، خصوص حدودی که در آن شدتی هست، حد غصب و این جور چیزها در باب حدود باشد و یکی این که ما به مطلق احکام جزائی تعمیم بدهیم، اما این که بگوییم بیع صبی باطل است نه راجع به بیع نیست، یا نماز صبی باطل است راجع به نماز نیست یا راجع به غسل نیست، مثلا لباسی را بشورد بگوییم آن باطل است و إلی آخره موارد دیگری که مثال زدم. این هست یعنی انصافش این بحث از اول مطرح شده. روی کلمه صبی هم به لحاظ این که حتی یحتلم باشد یا حتی یکبر و حتی یشبّ باشد، راجع به این قید دوم هم بحث شده و این حدیث انصافا در قرن دوم به همین تعبیری که ابن حجر در کتاب فتح الباری دارد انصافا تعبیر دقیقی است و بهذا الحدیث اخذ الجمهور، جمهور علما به حدیث عمل کردند و لکن عرض کردیم معذلک کله با این که جمهور بهش عمل کردند و مورد استناد است این جمهور را عرض کردیم ایشان نوشته جمهور. من عرض کردم تحلیلی را که ما، به نظر ما می آید ما تحلیل کلمات اهل سنت را از خودشان بهتر می گوییم، این سرّش این بود به حدیث در قرن اول و دوم، در قرن دوم واضح است، اولش هم واضح نیست، در قرن دوم به حدیث تمسک شد تمسکش فقهائی بود، عرض کردیم در قرن اول و دوم نظر به حدیث از زاویه فقاهت بود، در قرن سوم و اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم و بعد دیگه این رایج شد، نظر به حدیث از زاویه حکایت شد، این دو تا دید مختلف و دو تا زاویه مختلف. به زاویه فقاهت قبول شد. این که می گویند اخذ به الجمهور یعنی زاویه فقاهت لکن وقتی که می گوید مثل بخاری اشکال می کند، مثل مسلم اشکال می کند و قبول نمی کنند این زاویه حکایت است، این که در مسلم آمده، در نسائی ابن ماجه، در سنن مشهور، در صحاح سته به قول خودشان نقل شده این از زاویه حکایت است، به زاویه حکایت که رسید مشکل پیدا کرد و من سابقا کرارا و مرارا عرض کردم که المسلمون عند شروطهم. خب خیلی مشهور بود، در روایات ما هم آمده اما در زاویه حکایت که رسید بخاری قبول نکرد، اصلا ابن حزم می گوید الحدیث المکذوب، رفع عن امتی ما اکرهوا علیه، این در کلماتشان إلی ما شا الله هست اما بخاری که آمد گفت قبول نداریم. حدیث لاضرر را موطاء آورده، مالک اما مذهب آورده، در خود موطاء آمده قال النبی لا ضرر و لا ضرار. بخاری که از جنبه حکایت بررسی کرده گفته قبول نیست، مسلم هم قبول نکرده، نه بخاری قبول کرده و نه مسلم. حدیث مشکل پیدا کرده است. عرض کردم این یک مطلبی است و لذا اهل سنت در این جور جاها اهل سنت به شواهد بر می گردند به اصطلاح ما، خودشان به جای شواهد می گویند متابعات، گاهی هم شواهد می گویند، و له شاهدٌ، و له متابعات و مقویات و تعابیر دیگری که دارند و عرض شد به لحاظ تاریخی در بین اصحاب ما به حدیثی که ما بعدها اصطلاحا ضعیف گفتیم عمل شده، این جداسازی صحیح از غیر صحیح در قرن هشتم توسط علامه است، همان مشکلی را که ما در اهل سنت داشتیم در این جا هم در شیعه پیدا شد لکن در قرن نهم، آنها قرن سوم و ما قرن نهم. فرق ما این است چون در قرن اول و دوم قبول شد، در قرن سوم که زاویه حکایت شد رد شد. زاویه قبول ما قرن سوم، چهارم، پنجم بود یعنی قبول شد، چون فقه ما نوشته شد، حدیث ما نوشته شد، حتی به لحاظ حدیثی قبول شد، مثل کافی و فقیه. علامه که آمد معیار گذاشت رد شد. آن وقت اصحاب ما بعد از قرن نهم شبیه اهل سنت رفتند، چند بار عرض کردم لکن شاهد را بیشتر روی فتوا و عمل اصحاب بردند. اهل سنت شاهد را روی نقل بردند. اشتباه نشود. این دو تا شاهد است که آمدند با هم، ما شواهد را روی عمل و تلقی اصحاب بردیم آن ها شواهد را روی نقل بردند. یکی دیگه هم نقل کرده، یکی دیگه هم نقل کرده، روی نقل ها که یوید بعضها بعضا، از این جهت، شواهد آنها نقلی است، شواهدی که ما داریم خب این واقعیت هم هست دیگه، تفاوت زمانیش خیلی زیاد است، در قرن چهارم مرحوم شیخ کلینی قبول کرده، پنجم مثلا شیخ طوسی فتوا داده، در قرن هشتم مرحوم علامه مناقشه کرده و گفته این سند ضعیف است.**

**پس بنابراین خوب دقت بکنید، البته عرض کردم حدیث رفع القلم را عده ای از اهل سنت هم تصحیح کردند، حتی عده ای که اهل نظرند مثل همین نووی چون امروز کتاب نووی را هم آوردم، در مجموع نووی ایشان هم حدیث را تصحیح کرده، خود نووی در بحث صلوة و عرض کردیم حدیثی که تصحیح شده چون دیروز و پریروز از کتاب نصب الرایة خواندیم. حدیثی که تصحیح شده که در مستدرک هم آمده و نووی هم قبول می کند یکی حدیث عائشه است و یکی حدیث علی ابن ابی طالب که اسانید مختلف و متون مختلف دارد، این را هم خود نووی قبول کرده و نکته بعدیش این است که به این حدیث در این موارد مختلف هم عمل کردند، این دو تا نکته و لذا این حدیث هم خودش باید اثبات بشود و هم حدود دلالتش. عرض کردیم این راجع به اهل سنت است، راجع به شیعه خیلی مشکل داریم، حدیث در مصادر ما به نحو روایت از اهل بیت نیامده، همین حرف و مطلبی را که عرض کردم مرحوم آقای بروجردی فرمودند و تا حدی هم مطلب ایشان صحیح است که اگر یک مطلبی خیلی معروف شد شاید ائمه بیان نکردند چون معروف بوده.**

**آن وقت این جور مطلب و این استظهار ایشان احتیاج به استظهار از شواهد دارد، یعنی مثلا ما در میان روایات، روایاتی را ببینیم که مشعر به این حدیث باشند، این اشعار به این حدیث داشته باشند یعنی اگر خود متن حدیث در روایات اهل بیت نیامد روایات دیگری آمده که این روایات اشعار به این حدیث دارد، مثلا در روایات شیعه یک روایتی هست مال سلیمان ابن حفص مروزی، اگر این کتاب جامع الاحادیث را دارید، در جلد 1 در مقدمات است، متن حدیث جری علیه القلم، این جا جری علیه القلم را دارد، کُتب را ندارد اما جری علیه القلم را دارد. این حدیث در جلد 1 جامع الاحادیث است.**

**یکی از حضار: محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن الحسين عن الحسن بن علي عن عمرو بن سعيد عن مصدق بن صدقة عن عمار الساباطي عن أبي عبد الله عليه السلام قال سئلته عن الغلام متى تجب عليه الصلاة قال إذا أتى عليه ثلث عشرة سنة فان احتلم قبل ذلك فقد وجبت عليه الصلاة وجرى عليه القلم والجارية مثل ذلك أن أتى لها ثلث عشرة سنة أو حاضت قبل ذلك فقد وجبت عليها الصلاة وجرى عليها القلم.**

**آیت الله مددی: این ثلاث عشر دارد، این غیر از آن است که من گفتم، این هم توش جری علیه القلم دارد. این حدیثی است که دیروز اشاره کردم که یک روایت از روایات فطحیه داریم که 13 سال برای دختر و پسر و شیخ منفردا آورده است، این روایت را شیخ منفردا آورده و این روایتی است که پسر و دختر را یکنواخت می بیند، شنیدم بعضی از معاصرین هم به این فتوا دادند. موثقه عمار ساباطی است، این روایت منحصر به این است لکن این روایت غیر از این که عرض کردیم غیر از مرحوم علامه هم که این تقسیم بندی را آورد باز علامه به موثوقات هم عمل نمی کند. علامه باز به این حدیث عمل نمی کند. حالا این حدیث را دو مرتبه بخوانید. آقایانی هم که به این حدیث موثق عمل می کنند، آقای خوئی که عمل می کند، چون معارض است دست بر می دارد. اما آقایانی که به موثقات عمل می کنند مخصوصا آن راهی را که ما رفتیم اگر آن راهی را که ما در باب فهرستی رفتیم این حدیث اشکال فهرستی هم دارد. این را مرحوم شیخ طوسی باسناده عن محمد ابن الحسین نقل کرده است. الان طریق شیخ طوسی به محمد ابن مسلم در مشیخه یادم نیست که در مشیخه به ایشان طریق داشته باشد، این را در مشیخه جلد 10 تهذیب و ما کان فیه عن محمد ابن الحسین. در ذهنم هر چی فکر می کنم نمی آید و به نظرم در فهرست طریقش صحیح باشد، در فهرست به نظرم با تجلیل ازش نام می برد، هم ایشان و هم مرحوم نجاشی خیلی با تجلیل از آنها نام می برد و به نظرم طریق ایشان صحیح است. این فهرست را یادم رفته بود نگاه بکنم.**

**مثلا ببینید ما متعارفی که از احادیث عمار ساباطی داریم محمد ابن احمد است نه محمد ابن حسین، صاحب نوادر الحکمة، عرض کردیم شاید بیش از هشتاد درصد روایات عمار ساباطی پیش ما الان جمع بکنیم شذوذ دارد. نسبت شذوذ در روایات عمار ساباطی خیلی فوق العاده است و هشتاد درصد این روایات هم منفردات شیخ است، شیخ طوسی منفردا آورده. نه کلینی ذکر کرده و نه صدوق، از منفردات شیخ است و بیشتر این ها هم از کتاب نوادر الحکمة محمد ابن احمد است، بیشترین قسمتی که ما الان داریم این است و لذا شبهه می آید که این اصلا محمد ابن احمد باشد، محمد ابن حسین نباشد. به نظرم در فهرست طریق به ایشان ندارد. جلد 10 تهذیب و ما کان فیه عن محمد ابن الحسین. در ذهن من هست که در مشیخه طریقی به ایشان ندارد. اما فهرست شیخ را بیاورید در محمد ابن الحسین ابی الخطاب، به نظرم طریق دارد و صحیح هم هست. در ذهن من این طور است، حضور ذهن من این طور است. مشیخه را آقایانی که دارند بیاورند، یکی هم فهرست را بیاورید.**

**ما الان آن چه که داریم محمد ابن احمد است، نه محمد ابن الحسین، حالا آیا نسخ تهذیب غلط است، آنی که الان متعارف داریم سند این است، این جا یک سند غریبی است یعنی محمد ابن الحسین، البته امکان دارد، نمی خواهم بگویم ندارد و محمد ابن الحسین فوق العاده از اجلاء است، وفاتش هم اوائل غیبت صغری است، سال 261 یا 263، و فوق العاده مرد جلیل القدری است.**

**یکی از حضار: از عامه هم خیلی نقل می کند.**

**آیت الله مددی: طرق خاص دارد، روایاتی دارد که خودش منفرد است، خیلی معلوم می شود دائرة المعارفی در حدیث بود. خیلی انفراداتی دارد که کس دیگری غیر از ایشان نقل نکرده و منحصر در ایشان است. اصلا بحث سر شخص نیست. بحث سر یک مجموعه میراث است، توضیحاتش جای خودش چون الان نمی خواهم وارد این بحث بشوم. در مشیخه فکر می کنم ندارد اما اگر کسی از آقایان فهرست را نگاه بکند. فهرست را بخوانید. محمد ابن الحسین عن الحسن ابن علی، بعدش حسن ابن علی است. سند را شما دو مرتبه بخوانید، محمد ابن الحسن عن الحسن ابن علی. عادتا این حسن ابن علی که این جا باید مشهور باشد از بزرگان فطحی است، ابن فضال پدر است به اصطلاح، عادتا باید ایشان باشد. آن وقت این هم غیرمتعارف است پیش ما. آنی که پیش ما در اسانید متعارف است و زیاد است احمد ابن الحسن است نه حسن ابن علی.**

**یکی از حضار: له کتاب لولو و کتاب نوادر، اخبرنا ابن ابی جیدة، ابن ولید و صفار و محمد ابن الحسین.**

**آیت الله مددی: درست است. صفار به کوفه آمده و از ایشان کتاب را گرفته.**

**یکی از حضار: نجاشی علی ابن احمد، همان ابن جید می شود. دوباره محمد ابن حسن، صفار، محمد ابن حسین.**

**آیت الله مددی: نه محمد ابن الحسن اول ابن الولید است. ابن ابی جید عن محمد ابن الحسن، عن محمد ابن الحسن، اولی ابن ولید و دومی صفار است و درست هم هست. بالا هم همین است، طریقش یکی است. فرق نمی کند. این از نظر تاریخی فهرست ابن الولید است، هر دو هم شیخ و هم نجاشی از فهرست ابن الولید نقل کردند و درست هم هست، از طریق صفار، صفار به کوفه آمده، از مشایخ کوفه نقل میکند، هم از مشایخ قم نقل می کند و هم از مشایخ کوفه، مشکل ندارد. از این جهت مشکل ندارد. اما یاد من می آید که حسن ابن علی که این جا هم باز مشکل دارد، یعنی متعارف نیست روایات عمار را حسن ابن علی، البته ایشان هم فطحی است ولی متعارف نیست، بعد ببینید در تهذیب چند تا حدیث هست که اولش محمد ابن الحسین باشد، ابتدا به نام محمد ابن الحسین باشد. دقت کردید نحوه ترتیب حدیث و مراجعات حدیثی را هم خدمتتان عرض می کنم که روشن بشود مثلا الان ما متعارف نداریم حسن ابن علی.**

**یکی از حضار: قبلش عنه دارد. عنه عن محمد ابن الحسین. این عنه به کی می خورد؟ قبلش محمد ابن علی بن محبوب.**

**آیت الله مددی: این روایت درست است، محمد ابن علی ابن محبوب است. این روایت از کتاب نوادر المصنف است، الان یادم آمد. چون دیروز دیده بودم، البته سریع هم دیدم لکن چون در ذهنم می ماند، محمد ابن علی ابن محبوب، این را هم من توضیح دادم اصولا کتاب محمد ابن علی ابن محبوب روایات شاذ دارد، اصلا کتاب روایات شاذ دارد، و انصافا این شذوذ را الان می بینیم، محمد ابن علی ابن محبوب نقل می کند این نقلش از محمد ابن حسین خوب است، زیاد دارد، مشکل ندارد. من خیال کردم که به اسم ایشان شروع کرده، درست است، عنه دارد. بعد جناب آقای محمد ابن حسین ممکن است از ابن فضال نقل بکند لکن متعارف نیست، شاید شذوذ این جوری را هم دیده. این حسن ابن علی.**

**آنی که متعارف این کتاب عمار است احمد ابن الحسن است نه حسن ابن علی. پسر این آقا، عرض کردیم یکی از پسرهای ایشان اسمش احمد است و یکیش هم فطحیه است، ایشان راوی معروف کتاب عمار ساباطی است، إلی ما شا الله روایات ایشان وجود دارد، مقدار زیادی از روایات عمار ساباطی توسط احمد ابن الحسن است**

**یکی از حضار: این را فرمودید که کلینی اصلا ازش ندارد. فقط در ایمان و کفر دارد.**

**آیت الله مددی: نه غیر از آن. بعد از حسن ابن علی را بخوانید.**

**یکی از حضار: عمرو ابن سعید.**

**آیت الله مددی: از این جا درست است، از این جای سند عن مصدق ابن صدقة عن عمار ساباطی، از این جا درست است. آنی را که ما در اسانید داریم این طور است. محمد ابن احمد یعنی صاحب نوادر الحکمة عن احمد ابن الحسن عن عمرو ابن سعید. از این جا درست است. این دو تا یکمی غیر طبیعی هستند. البته عرض کردم به لحاظ اسم مشکل ندارند، محمد ابن حسین ثقه است و حسن ابن علی هم که ابن فضال پدر باشد ثقه است، مشکل به این لحاظ ندارند. به لحاظ رجالی مشکل ندارند، آن فهرستیش یک مقدار است. به لحاظ مصدرشناسی مشکل دارد.**

**اصلا به نظرم کتاب را روی شواذ نوشته، اصلا عنوان کتاب نوادر المصنف یعنی عمدا روایات شاذ را جمع کرده، دقت کردید؟ جهات مختلف دارد.**

**پس بنابراین این حدیث را هم که الان عده ای بهش تمسک می کنند این مشکلات فنی دارد، غیر از انفراد یعنی الان جوری مشکل دارد که حتی ما به نسخه مشهور عمار هم نمی توانیم نسبت بدهیم. نکته فنی روشن شد؟ چون ما یک نسخه مشهور از کتاب عمار داریم که شیخ طوسی ازش نقل می کند. در آن نسخه مشهور محمد ابن احمد عن احمد ابن الحسن است. بقیه سند مثل همین است. این جا دو تا اسم عوض شدند، هر دو ثقه هستند، قبول دارم هر دو ثقه هستند. یکی هم از اجلای اصحاب است، آن یکی هم از اجلاست انصافا ابن فضال پدر خیلی جلیل القدر است، گفتند هم که از فطحیه برگشته، آخر عمر فطحی نبوده و فوق العاده جلیل القدر است اما به لحاظ فهرستی و به لحاظ مصدرشناسی مشکل دارد، معلوم می شود که در یک نسخه از کتاب عمار بوده. در نسخه مشهور نبوده. اگر مشهور بود شیخ طوسی از همان نسخه مشهور می آورد، روشن شد؟ البته از بحث خارج شدیم. این به خاطر این که این روایت چه نکته ای دارد، غیر از این که از راه فطحیه هست روایت یک مشکل فنی دیگری هم دارد و قبول روایت. لذا من دیروز عرض کردم، خود هم دیروز که گفتم ملتفت بودم، می خواستم تدارک بکنم، امروز تدارک دیروز. گفتم مذهب فطحی این را هم من الان احتمالا می توانم بگویم، چون از نسخه مشهور نیست شاید مذهب فطحیه نبوده. نمی توانیم الان به مذهب فطحیه نسبت بدهیم. اگر در نسخه مشهور بوده بله به مذهب فطحیه نسبت می دهیم. مضافا یک نکته ای است که من همیشه سابقا چند بار گفتم. البته چند بار در طی چند سال، نه این که مرتب بگویم. عرض کردم در آن روایتی که بر امام عسگری عرضه شده که ما تقول فی کتب بنی فضال، در آن جا کتاب عمار ساباطی اسم برده نشده است. کتب بنی فضال اسم برده شده، خود ما هم اگر بخواهیم دقت بکنیم این چه که در کتاب نسخه مشهور عمار آمده آن را به عنوان مذهب فطحی نمی توانیم الان نسبت بدهیم. این که امام فرمود خذوا ما رووا و ذروا ما رآوو، رآو یعنی روی مذهب فطحی. بعید نیست در کتب بنی فضال مذهب فطحی بوده، مذهب فقهی فطحی در کتب بنی فضال بوده، اما در کتاب عمار شاید نبوده. فتاوای شخصی خودش بوده چون من دیروز عرض کردم مذهب فطحیه، وقتی هم که گفتم در همان لحظه در ذهنم بود که این عبارت دقیق نیست، حالا امروز دقتش را بیان کردم. سرّ این که این عبارت دقیق نیست این نسخه مشهور عمار نیست. حالا غیر از انفراد شیخ، آن جای خودش. اصولا این نسخه نسخه مشهور عمار نیست. علی تقدیر این که نسخه مشهور عمار هم باشد نسبت به مذهب فطحی مشکل است چون آنی را که امام فرمو خذوا ما رووا و ذروا ما رآو، یعنی آرای مذهب فطحی، این در کتب بنی فضال است. این روشن شد، شاید از این که اسم کتاب عمار نیامده و طرح نشده و صحبت نشده شاید کتاب عمار ساباطی منعکس کننده مذهب فطحی نیست، آرای یک فقیه فطحی است. حالا چرا فقیه می گویم؟ چون در یک روایت دارد که إن عمار و اصحابه، معلوم می شود که اصلا ایشان دارای مکتبی بوده، یک مکتب فقهی داشته پس من الان حتی این سیزده سال را هم به ایشان نسبت نمی دهم. ببینید در این روایت دارد جری علیه القلم، در یک روایت دیگه از امام صادق است اگر سندش درست باشد. در یک روایت دیگه دارد جری علیه القلم از سلیمان ابن حفص مروزی از امام رضا علیه السلام، ابی الحسن الرضا. البته این روایت به لحاظ فهرستی مشکل پیدا کرد. به لحاظ مبنای مذهبی هم مشکل پیدا کرد. آن روایت هم در همین جامع الاحادیث است. روایت سلیمان ابن حفص مروزی را اگر کتاب جامع الاحادیث را بیاورید در کتاب جامع الاحادیث در دو جا آمده یعنی در همان باب با دو متن آمده است. جری علیها در جاریه است. در روایت سلیمان ابن حفصل هم جری علیها است. و الجاریة إذا بلغ تسعا ذهب عنه الیتم و دفع الیها مالها و جری علیها، این را در جاریه دارد. اصلا روایت سلیمان ابن حفص مروزی را در جلد 1 جامع الاحادیث بیاورید.**

**عرض کردم در این باب دو بار روایت را آورده. از دو مصدر آورده. شاید یکی صدوق باشد.**

**یکی از حضار: عن محمد ابن ابراهیم ابن اسحاق، عن عبدالعزیز ابن یحیی، عن محمد ابن زکریا، عن احمد ابن ابی عبدالله الکوفی، عن سلیمان ابن حفص مروزی عن الرضا علیه السلام، أنه قال فی حدیث أن الصبی لا یجری علیه القلم حتی**

**آیت الله مددی: یکی دیگه هم از سلیمان ابن حفص دارد، در آن باب یعنی یجب علیه الحدود و جری علیه. این حدیث عمارساباطی است که جری قلم را کنایه از احکام گرفته**

**پس الان یک حدیث را داریم که جری علیه القلم را داریم. از آن طرف دقت بکنید ما یک حدیثی را در باب آیه 94 از سوره نساء، اگر آقایان تفسیر برهان را دارند چون تفسیر برهان روایات را جمع کرده. اگر آقایان تفسیر برهان را دارند جلد 1 به حسب چاپ بزرگ، نه چاپ های بعدی، جلد اول از چاپ اولی که از برهان شد جلد 1 صفحه 406 تا 408 ایشان چند تا روایت در ذیل این آیه آورده است. مرفوع عنه القلم، یا مرفوع القلم عنه. این در کتاب برهان چون تفسیر علی ابن ابراهیم یک سند را دارد، در کتاب برهان اسانید متعدد دارد. چون این حدیث اگر آن باب را آوردید آیه 94، اگر آن باب را آوردید از اولش بعد از ذیل آیه یک حدیث را بخوانید احادیث زراره است، این هم یکی از عجایب است. چندین متن این حدیث زراره دارد. در عده ایش که سندش هم بد نیست مرفوعٌ عنهم القلم آمده، اگر این باشد این اوائل قرن دوم است و اواخر قرن اول است، این تقریبا می شود گفت قدیمی ترین متن ماست که توش عنوان مرفوعٌ عنه القلم آمده. در متون روایات ما. لکن مشکل آن روایت بیش از مشکل این روایت است چون آن کسانی را که نام برده مرفوع القلم نیستند. مشکل کار این است.**

**یکی از حضار: حدّثنا محمد ابن الحسن بن احمد بن ولید، حدّثنا الحسین ابن حسن بن انبان عن حسین ابن سعید.**

**آیت الله مددی: دیگه حالا من وارد شرح تاریخیش نمی شوم. این از کتب حسین ابن سعید نسخه ای که چون حسین ابن سعید در اواخر ظاهرا به دعوت اهل قم به قم آمد از اهواز و آثارش را در قم پخش کرد. ما جمله ای از آثاری را که از حسین ابن سعید داریم نسخه قم است. این نسخه آخر ویرایش آخر به قول امروزی ها. آخرین ویرایش کتاب اینها و آخرین متن تصحیح شده ایشان نسخه قم است، این نسخه قمی است. معیار این نسخه قمی حسین ابن حسن ابن ابان، چون ایشان اصلا منزل حسن ابن ابان وارد شد. اصلا ایشان منزل این آقا وارد شد، پسر صاحبخانه از ایشان نقل کرده است. این حسین پسر ایشان است. این نسخه قمی است. این هم شرح نسخه. لذا مرحوم صدوق این جا این را از کتاب نسخه قمی نقل می کند و ما داریم، این انصافا در عده ای از موارد این شخص است و غیر قمی هم از ایشان داریم که احتمالا در اهواز بوده. این نسخه قمی است و تاریخش واضح است.**

**یکی از حضار: و یکفر**

**آیت الله مددی: امام می فرماید مستعضف این است که نه درست می فهمد کفر چیست و نه درست می فهمد ایمان یعنی چه، نه کافر کافر است و نه مسلمان مسلمان. لا یتهدی للکفر.**

**یکی از حضار: و لا یتهدی سبیل الایمان فیومن و الصبیان و من کان من الرجال،**

**آیت الله مددی: در این جا این طور دارد و الصبیان، باید ظاهرا صبیان را مبتدا بخوانیم، و الصبیانُ و من کان**

**یکی از حضار: من الرجال و النساء علی مثل عقول الصبیان مرفوعٌ**

**آیت الله مددی: مرفوعٌ عنه القلم. دقت کنید! از این در می آید که اصل رفع قلم از صبی مثل این که مسلم بوده. لکن مشکلش این است که مرد و زنی که عقلشان مثل بچه باشد و تکلیف از آنها برداشته آن ثابت نیست، مشکلش دومی است. معتوه بوده، یعنی مجنون، آفت دیده و آسیب دیده. اولش بد نبود. نوشته رجالی که عقل بچگانه دارند تکلیف ندارند. خب تکلیف که دارند. اینها که زیادند. و الصبیان خوب است. تازه نائم جای خودش. علی ای حال برای صبیان که ما می خواهیم بگوییم خوب است. بعدش هم کلمه مرفوعٌ عنه القلم معلوم می شود که این سابقه ای دارد یعنی این اصطلاح موجود بوده. این قدیمی ترین متنی است که ما الان داریم که این اصطلاح در آن بکاربرده شده است. نوشته بچه ها و مردان و زنانی که عقلشان بچه گانه است. خب از این ها که تکلیف برداشته نمی شود. مثل دیوانه نیست. خیلی ها هستند که عقل بچگانه دارند ولی تکلیف برداشته نمی شود. حجر هم غیر از مانحن فیه است. نه ایمان درستی دارند و نه یک تفکری دارند که کاملا مومن باشند و نه یک تفکری دارند که کاملا کافر باشند. یک چیز بین بین. بعد می گوید و الصبیان و من کان من الرجال، عقولهم، کسی که عقلش. کم عقل یک چیز است ولی بچگانه، می گویند تصرفات بچگانه دارد، خب این که تکلیف برداشته نمی شود.**

**علی حال این روایت، البته اگر کتاب برهان را دارید برهان را بیاورید. این چند روایت و چند سند دارد. در باب برهان شاید چهار تا یا پنج تاست خصوص آنی که از زراره آمده. چند تاست، در کافی هم آمده. در تفسیر علی ابن ابراهیم هم آمده که پریروز بعد از درس خواندم. در کتاب صدوق هم آمده، ابن بابویه هم آمده. عجیب این است که در بعضی از نسخش این ذیل را ندارد. حالا بخوانید. می خواستم نکته را عرض بکنم. اگر تفسیر برهان را دارید شماره 3 یا چهار این حدیث است. هر حدیثی که ذیلش آخرش سندش به زراره منتهی می شود. در بقیه ندارد. عیاشی هم عن زراره. هر چه سندی که به زراره منتهی شده این ذیل را دارد، بعضی از آنها این ذیل را ندارد. مرفوعٌ عنه القلم را ندارد.**

**یکی از حضار: به نظرتان مدرَج است.**

**آیت الله مددی: نمی دانم حالا، این شبهه را دارد چون قبول این ذیل مشکل است. حالا باز بخوانید چون من نمی خواهم حواله به مجهول باشد**

**یکی از حضارر: عنه عن علی ابن ابراهیم**

**آیت الله مددی: این سند کلینی است**

**یکی از حضار: عن محمد ابن عیسی، عن یونس. عن بعض اصحابه عن زراره**

**آیت الله مددی: این مرسل است.**

**یکی از حضار: قال سالت اباجعفر علیه السلام عن المستدرک.**

**آیت الله مددی: در تمام نسخش هم عن ابی جعفر است، امام باقر. این هم البته هست، در تمام نسخش تصریح به اسم امام باقر است. چون امام صادق باشد قرن دوم می شود. بعد می شود. این مال قرن اول است که خیلی قدیمی تر می شود. این اصطلاح این طور است**

**یکی از حضار: و قال هو الذی لا یتهدی حیلة من الفکر فیکفر و لا یتهدی سبیلا الی الایمان لا یستطیع أن یومن،**

**آیت الله مددی: البته لا نباید باشد، فلا یستطیع أن یومن، نمی تواند مسلمان بشود.**

**یکی از حضار: و من لا یستطیع أن یکفر فهم الصبیان و من کان من الرجال و النساء علی مثل عقول الصبیان مرفوعٌ عنهم القلم.**

**آیت الله مددی: ایشان نوشته من لا یستطیع، در یک نسخه است و الصبیان و من کان عقوله، این یک مطلب که در کتاب کافی آمده.**

**خب اشکالش هم ارسال است. ولو مرسل مثل یونس ابن عبدالرحمن است، اشکال ارسال دارد اما نسخه اش خوب است. البته قمی ها این نسخه را قبول نداشتند. توضیح دادیم، نسخه ای است که محمد ابن عیسی از یونس نقل کرده.**

**یکی از حضار: این که ابتدای امر زراره بوده این ناظر به اهل سنت نیست؟**

**آیت الله مددی: بله این شبهه هم می آورد. این که ابتدا شده را نمی آوریم اما این شبهه هم هست. از آن ور هم زراره اصولا جز نوادر اصحاب ماست که وقتی خدمت امام باقر رسید خودش را فقیه می دانست. راوی صرف نبود. نه این که زمان امام صادق فقیه شد. چون دارد و کنت من اعلم الناس بالفرائض، این را دارد و شاگرد حکم بوده. یعنی استادش هم در فقه روشن است. یک فقیهی بوده. لذا اگر این حدیث مدرج باشد شبهه این را دارد که کلام زراره باشد. این یک متن، این جا دارد مرفوعٌ عنه القلم را دارد.**

**یکی از حضار: عنه عن علی ابن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن جمیل عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام.**

**آیت الله مددی: این سند درست است.**

**یکی از حضار: البته ظاهرا در بعضی نسخ نیست.**

**آیت الله مددی: این جمیل در نسخه یونس حذف شده، بعضی اصحابه. اگر باشد این نسخه درست است.**

**یکی از حضار: الصبیان و اشباهه عقول الصبیان من الرجال و النساء**

**آیت الله مددی: دیگه مرفوع عنه القلم را ندارد.**

**بقیه متون، این که من خیلی تاکید دارم روی متن و ملاحظه متن.**

**یکی از حضار: این که در بعضی جاها هست و بعضی جاها نیست احتمالش هست که مدرَج باشد**

**آیت الله مددی: بله مدرج بشود.**

**این نحوه برخورد با حدیث است.**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**